

صهیونیسم، تشکیل دولت اسرائیل

محمد امیر شیخ نوری *

چکیده

مسأله بازگشت یهودیان به فلسطین و تأسیس جامعه و حکومت اسرائیل در اصل نه صهیونیستی بود و نه یهودی؛ بلکه ازسوی کشورهای استعمارگر اروپا به خاطر منافع و ایجاد پایگاهی در منطقه مطرح می‌شود. برای حفظ این منافع، ناسیونالیسم یهود — که پدیده‌ای کاملاً اروپایی بود — به وجود می‌آید و در نیمه دوم قرن نوزدهم در کشورهای اروپای غربی و روسیه شروع می‌شود و توسعه می‌یابد.

به طور مسلم موضوع صهیونیسم به ریشه‌یابی سیاست‌های تشکیل‌دهنده آن نیاز دارد و بی‌تردید این مهم، بدون شناخت علمی پدیده صهیونیسم ناممکن است. این مقاله می‌کوشد تا به بررسی این عوامل بپردازد.

مقدمه

جنبش صهیونیستی در واقع حرکتی مستقل و متکی به خود نبود؛ بلکه همزمان با رشد رقابت‌های استعماری و امپریالیستی در اروپا به وجود آمد. اندیشه صهیونیستی، یعنی بازگشت به فلسطین و تأسیس حکومت اسرائیل، در اصل ازسوی قدرت‌های استعماری رقیب در اروپا مطرح شد و بعدها بورژوازی یهود نیز برای دست‌یابی به اهداف خود، با سرمایه‌داری اروپا همدست شد و حرکت صهیونیستی را بنا نهاد.

* دانشیار گروه تاریخ دانشکده الزاهرا (س)

با توجه به این جناح‌بندی‌های استعمار، شاهد به‌وجود آمدن انجمن وگردهمایی‌های یهودی‌ها در سراسر اروپا هستیم که از سوی انگلستان حمایت می‌شد؛ یکی از معروف‌ترین این انجمن‌ها، «جنبش عشاق صهیون» بود که برای نخستین‌بار در سال ۱۸۸۲ در روسیه پدید آمد. موجودیت صهیونیستی از آغاز تأسیس، درصدد حفظ منافع استعمارگران ازجمله نفت و درهم کوبیدن جنبش‌ها و جلوگیری از تحقق آرمان‌های ملی و قومی مردم منطقه بود.

نحوه به‌وجود آمدن صهیونیسم

واژه صهیونیسم (zionism) ممکن است نخستین‌بار از سوی «ناتان بیرن بام» (Nathan Birn Baum) در مقاله‌ای — که در سال ۱۸۸۶ انتشار یافت — درج شده باشد. آنچه از این واژه مفهوم می‌شد، معنایی به‌صورت «استقرار دوباره ملت یهود در خاک فلسطین» داشته است یا به قول نویسنده‌ای که تأکید فراوانی دارد تا آن را «ارض اسرائیل» (Erez — Israel) بنامد، به ناگاه پیروان جنبش صهیونیسم، بین یهودیان و فلسطین ارتباطی تاریخی می‌یابند.^۱

درواقع جنبش صهیونیستی حرکتی مستقل و متکی به‌خود نبود؛ بلکه همزمان با رشد رقابت‌های استعماری و امپریالیستی در اروپا به‌وجود آمد و حیات آن در طول سال‌های قبل از ۱۹۴۸ به قدرت‌های استعماری اروپا (آلمان — انگلستان) و سپس به آمریکا وابسته بود. درواقع صهیونیسم زاینده رشد بورژوازی یهود در اواخر قرن نوزدهم در اروپا و آمریکا بود و حمایت بورژوازی یهود، گسترش این حرکت را سبب شد. با وجود این، تعداد فراوانی از یهودیان غیرصهیونیست و گروهی از صهیونیست‌های غیرسیاسی، ضمن مخالفت با نظر رهبران صهیونیست، اندیشه‌های آنان را ضد تعالیم دین یهود و ارتدادی می‌دانند.^۲

درمجموع، اصطلاح صهیونیسم در قرن نوزدهم ساخته شد؛ ولی بااین‌حال برای اشاره به پاره‌ای گرایش‌ها در تاریخ غرب و نیز درون نسق دینی یهود — که بر این تاریخ تقدم دارد — به کار می‌رود:^۳

۱. صهیونیسم به‌معنای دینی: واژه صهیون (sion) در میراث دینی یهود به کوه صهیون و بیت‌المقدس و به‌طور اعم بر سرزمین مقدس اطلاق می‌شود. یهودیان، خویشتر را «زاده‌صهیون» می‌دانند؛ همچنین این واژه برای اشاره به یهودیان به‌عنوان یک گروه دینی به‌کار می‌رود.

۲. همچنین این اصطلاح بر یک دیدگاه یهودی مشخص اطلاق می‌شود. که در اروپا پدید آمده است. این جریان به دفاع از اسکان یهودیان در فلسطین برخاسته است.

۳. با اوجگیری سکولاریسم در جوامع غربی، صهیونیسم در محافل فیلسوفان، به‌ویژه فیلسوفان رومانتیک، و اندیشمندان سیاسی و ادیبان ظاهر شد که با تکیه بر استدلال‌های تاریخی، سیاسی و حتی «علمی»، اسکان دوباره یهودیان در فلسطین را تبلیغ می‌کرد. این نوع صهیونیسم را «صهیونیسم غیریهود» یا «صهیونیسم اغیار» می‌نامند.

۴. پدید آمدن گرایش‌های صهیونیستی در میان یهودیان در اواخر قرن نوزدهم آغاز شد که نخست به‌شکل «نیکوکاری» سنتی و ارسال صدقات از سوی ثروتمندان یهودی غرب به برادران بینوایشان در شرق به منظور یاری آنان در امر اقامت در کشور دیگر از جمله فلسطین تجلی یافت.

۵. «ناتان بیرن بام» اندیشمند یهودی اتریشی (۱۹۳۷ — ۱۸۶۴) در جمله خود آزادسازی اصطلاح صهیونیسم را مطرح کرد وی در سخنرانی خود به تاریخ ششم نوامبر ۱۸۹۱ م. در تشریح مفهوم این اصطلاح گفت:

«صهیونیسم به معنای برپایی سازمانی است که علاوه بر حزب (دوستانان صهیون) که در حال حاضر موجود است، تشکل قومی — سیاسی را نیز دربرداشته باشد.»

وی در محفلی دیگر (در نخستین کنگره صهیونیسم) در سال ۱۸۹۷ م. می‌گوید که از دیدگاه صهیونیسم، قومیت، نژاد و ملت یک شی‌اند. بدین ترتیب وی تعریف تازه‌ای از دلالت اصطلاح «ملت یهود» ارائه داد که در گذشته به گروه دینی — قومی اشاره داشت و از آن پس به گروه نژادی (به مفهوم رایج آن زمان) اشاره کرد که جنبه دینی از آن زدوده شد.

۶. پس از آن، معانی و دلالت‌های واژه مذکور شاخ و برگ یافت. «صهیونیسم سیاسی» و «صهیونیسم عملی» سر برون کردند و در پی آن، دو «صهیونیسم ترکیبی» (synthetic) پدید آمد؛ سپس صهیونیسم فرهنگی و دینی ظاهر گردید که بعد «گتو»-یی (Ghettos) محله‌های یهودی‌نشین) را بر صهیونیسم افزود؛ همچنین «صهیونیسم دموکراتیک»، «کارگری»، «بازگشت» و «رادیکال» ظهور یافت و پس از ۱۹۴۸ صهیونیسم دیاسپورا (Diaspora) آوارگی قوم یهود) پدیدار گشت.

۷. واژه صهیونیسم در جهان عرب و کشورهای جهان سوم به معنای استعمارگری مبتنی بر شهرک‌سازی و اشغالگری است که با حمایت غرب در فلسطین انجام گرفته‌است و نژاد آن‌ها بار دینی دربر ندارد.

به‌رحال صهیونیسم حرکتی غربی بوده و هست؛ از این‌رو هنگامی که واژه صهیونیسم را به‌کار می‌بریم، درواقع به حرکتی اشاره می‌شود که در غرب به‌وجود آمده و فلسطین را

به صورت مکانی برای اسکان یهودیان برگزیده و با انتقال از غرب به شرق، هرگز هویت غربی خود را از دست نداده است.

اندیشه تأسیس دولتی برای قوم یهود، سابقه‌ای استعماری دارد و به زمان «ناپلئون بناپارت» بازمی‌گردد. ناپلئون بناپارت در سال ۱۷۹۹م. با صدور فرمانی از یهودیان آسیا و آفریقا خواست تا تحت لوای وی جمع شوند و در مقابل به آن‌ها وعده داد تا سرزمین مقدسی را در اختیار آنان قرار دهد و عظمت و شکوه اورشلیم باستانی را زنده کند.^۴ ناپلئون با بیان چنین طرحی، قصد داشته است تا از یهودیان آسیا و آفریقا برای دستیابی به اهداف خود استفاده کند. در این زمینه اعضای مجمع بزرگ پاریس می‌گویند:

بنپارت در اندیشه حضور نوزایش و نجات سیاسی یهودیان در سرزمین مصر یا کرانه‌های رود اردن بوده است. ما در این مورد هیچ تردیدی نداریم. اگرچه مخدوش جلوه‌دادن این گونه فرضیه‌های غیرواقعی، شرم‌آور است، این احساس در ما وجود دارد که این مرد بزرگ، اندیشه استقرار دوباره یهودیان در فلسطین را در سر می‌پروراند و بازگرداندن یهودیان به فلسطین، جزئی از طرح‌های وی را در قبال مصر — که وی هرگز از آن دست برداشت — تشکیل می‌داده است.

تسلط ناپلئون بر منطقه، بیش از سه سال طول نکشید و با شکست فرانسه از انگلستان، نیروهای انگلیسی جایگزین نیروهای فرانسوی شدند.

درواقع توجه انگلستان به فلسطین و منطقه عربی، تنها به امنیت راه بازرگانی خود به هند و در نهایت امنیت راه‌های نظامی و دریایی امپراطوری محدود نبود؛ انگلستان قصد داشت تا از راه سیطره بی‌رقیب ناوگان خود بر آب‌های منطقه و از راه حفظ امپراطوری عثمانی به‌عنوان سدی در برابر طمع کشورهای دیگر اروپا، منطقه را برای خود حفظ کند. همه این‌ها چنین معنا می‌داد که انگلستان با به‌وجود آمدن هر قدرت واقعی و محلی دیگر در منطقه مخالف است.^۵ یکی از پیامدهای این سیاست این بود که انگلستان، نخستین کنسولگری غرب را در سال ۱۸۳۹م. در قدس بنا نهاد و بیشتر فعالیت آن را به حمایت از یهودیان مهاجر اختصاص داد:^۶

«مسأله حمایت از یهودیان، وظیفه عمده کنسولگری انگلستان در قدس بود.»

درواقع مسأله از حمایت یهودیان مهاجر در فلسطین فراتر بوده؛ زیرا چنان‌که نماینده کنسولگری انگلستان می‌گوید، تعداد یهودیان مهاجر در فلسطین بسیار اندک بود و از ۹۷۰۰ نفر که در شهرهای قدس و جلیل و صفد و طبریه زندگی می‌کردند، تجاوز نمی‌کرد. هدف انگلستان این بود که یهودیان مهاجر بیشتری را به فلسطین بیاورد و به این وسیله مقاصد استعماری خود را

جامه عمل پیوشاند. این مقاصد در نامه «پالمستون» (Palmerston) نخست‌وزیر انگلستان به سفیر این کشور در استانبول آشکارا بیان شده است. در این نامه او پس از برشمردن منافع سیاسی و مادی مهاجرت صهیونیستی به فلسطین برای سلطان عثمانی می‌گوید:^۸

«بازگشت ملت یهود به فلسطین به دعوت سلطان عثمانی و با حمایت او، نقشه‌های شیطانی محمدعلی و جانشینانش را نقش بر آب خواهد کرد.»

در سال ۱۸۴۲ کنسولگری انگلستان در بیت‌المقدس افتتاح شد. همین کنسولگری در سال ۱۸۴۸ بیانیه‌ای صادر کرد که در آن گفته شد: انگلستان تنها کشور حمایت‌کننده از اتباع یهودی روسی مقیم فلسطین است. با همه این تلاش‌ها، «پالمستون» به جلب نظر یهودیان برای رفتن به فلسطین و ایجاد دولت یهود موفق نشد؛ زیرا یهودیان نمی‌خواستند اروپا و زندگی خویش را رها کنند؛ در نتیجه مسأله برای مدتی مسکوت ماند.

دوران «پالمستون» (۵۲ — ۱۸۳۷)، یکی از پررونق‌ترین ادوار رشد افکار و اندیشه‌های بازگشت یهودیان به فلسطین بود. این دوره شاهد رویدادهای هیجان‌انگیز در شرق بود. برخی از این رویدادها از چنان اهمیتی برخوردار بود که ذهن «پالمستون» را به شدت به خود مشغول می‌کرد. مردم انگلیس هر روز با نگرانی و توجه خاصی رویدادها و تحولات را در شرق، از جمله چگونگی الحاق سرزمین‌ها، کشورگشایی‌ها و مذاکرات — که به اعتقاد آن‌ها چگونگی سیر تحولات و سرنوشت آتی بزرگ‌ترین کشورهای جهان را رقم می‌زد — دنبال می‌کردند.^۹

بعدها در زمان «دیزرائیلی» (D'Israeli) نخست‌وزیر وقت انگلستان، بین سال‌های ۱۸۶۸ — ۱۸۸۰ مسأله دوباره زنده شد. صهیونیست‌ها به حق می‌توانند ادعا کنند که وی بزرگ‌ترین نماینده جنبش آن‌ها بوده است. «دیزرائیلی» احترام و علاقه فراوانی به هم‌نژادان باستانی و سرزمین باستانی آن‌ها داشت. او برای بازگرداندن یهودیان به جایگاه واقعی خود و اعتبار بخشیدن به آن‌ها در جهان، زحمات فراوانی متحمل شد و با زبان و قلم خود در این راه کوشید. وی در جهت تحقق این هدف، موقعیت حرفه‌ای خود را نیز به خطر انداخت.

توجه «دیزرائیلی» به شرق، امری کاملاً طبیعی بود. وی به شکر و عظمت رسالت امپراطوری بریتانیا اعتقاد داشت و از صمیم قلب به نهادهای انگلیس علاقمند بود. وی سخت می‌کوشید تا نفوذ بریتانیای کبیر را در شرق، هرچه بیشتر افزایش دهد.^{۱۰}

در دوره نخست‌وزیری «دیزرائیلی» در یک گزارش استعماری که نامش کامپل بانورمان است، وضعیت رابطه انگلستان به‌عنوان سرکرده استعمار با منطقه و به‌خصوص فلسطین مشخص شده است. در این گزارش چنین آمده است:^{۱۱}

«مسأله‌ای که وجود امپراطوری‌های اروپایی را در منطقه مدیترانه جنوبی و شرقی به خطر می‌اندازد این است که اگر ملل این منطقه همچنان راه بیداری و هماهنگی و پیشرفت را طی کنند، بدون شک منافع اروپائیان به کلی از بین خواهد رفت؛ بنابراین همه کشورهای ذینفع باید همچنان در سیاست تجزیه و تقسیم منطقه به عقب‌نگه‌داشتن مردمان آن پایداری کنند. در گزارش توصیه شده است که برای از بین بردن ارتباط فکری و معنوی ملل منطقه، باید از همه‌گونه وسایل علمی فعال استفاده شود؛ برای نمونه باید قسمت آفریقایی از قسمت آسیایی آن با برقراری یک مانع انسانی قوی و بیگانه جدا شود. این نیروی جدید اگر در نزدیکی کانال سوئز مستقر شود، می‌تواند منافع غرب را به بهترین شکل حفظ کند.»

در سال ۱۸۴۰م. قدرت‌های بزرگ استعماری اروپا که می‌کوشیدند در امپراطوری رو به زوال عثمانی رخنه کنند، مسأله آینده سوریه را — که در آن زمان در اشغال قوای مصر بود — پیش کشیدند. در اوت ۱۸۴۰، روزنامه تایمز مقاله‌ای با عنوان «سوریه، بازگرداندن یهودیان» انتشار داد که قسمتی از مقاله به شرح ذیل بود:

پیشنهاد استقرار یهودیان در سرزمین آبا و اجدادی خود، تحت حمایت پنج قدرت بزرگ، اینک مسأله‌ای ذهنی و خیالی نیست؛ بلکه از نظر سیاسی موضوعی درخور اعتنا است.^{۱۲}

بدین ترتیب خمیرمایه اصلی اندیشه صهیونیستی، یعنی بازگشت به فلسطین و تأسیس حکومت اسرائیل، در اصل از سوی قدرت‌های استعماری رقیب در اروپا مطرح شد و بعدها بورژوازی یهود نیز برای دستیابی به اهداف خود، با سرمایه‌داری اروپا همدست شد و حرکت صهیونیستی را بنا نهاد.^{۱۳}

با توجه به این جناح‌بندی‌های استعمار، شاهد به‌وجود آمدن انجمن و گروه‌هایی‌های یهودی‌ها در سراسر اروپا هستیم که از سوی انگلستان حمایت می‌شد. یکی از معروف‌ترین این انجمن‌ها، «جنبش عشاق صهیون» بود که برای نخستین بار در سال ۱۸۸۲م. در روسیه به‌وجود آمد. «عشاق صهیون» که افرادش در سراسر اروپا به فعالیت مشغول بودند، دارای یک کمیته اصلی بود که در پاریس قرار داشت. در انگلستان «سرهنگ گلداسمیت» (Goldsmit) طرح تأسیس یک ارگان نظامی را برای تأمین امنیت مستعمره‌های یهودی در فلسطین ارائه داد؛ همچنین او نقشه‌هایی به زبان عبری درباره فلسطین تهیه کرد. او معتقد بود که مسأله یهود هرگز حل نخواهد شد، مگر در صورت تأسیس یک کشور یهودی در سرزمین اسرائیل. او که رهبری عشاق صهیون را در انگلستان و در واقع بخش‌های عمده اروپای غربی بر عهده داشت، طرح خود را در رابطه با دولت یهود چنین ارائه کرد.^{۱۴}

۱. باورکردن اندیشه ملی در اسرائیل.
۲. توسعه طرح مستعمره‌کردن فلسطین و پیاده کردن این طرح در سرزمین‌های مجاور آن به‌وسیله یهودیان از راه ایجاد مستعمره‌های جدید.
۳. گسترش آموزش زبان عبری به‌عنوان یک زبان زنده.
۴. بهبود وضع اخلاقی، فکری و مادی اسرائیل.
۵. اعضای جامعه یهود در فلسطین از قوانین سرزمین اسرائیل اطاعت کنند تا رفاه خود را افزایش دهند.

بعد از انجمن عاشقان صهیون در اودسا و مسکو، انجمن‌های سن‌پترزبورگ، بیالیستوک (Bialystok)، پینسک (Pinst)، مینسک و ولینا از اعتبار و اهمیت فراوانی برخوردار بودند و هریک از این انجمن‌ها، پایگاهی برای تربیت کسانی بود که بعدها در جنبش صهیونیستی شهرت بسیاری کسب کردند. در همین انجمن، عاشقان صهیون در پینسک بود که «دکتر حییم وایزمن» (Chaim Weizmann) فعالیت‌های خود را در شهر زدگاش آغاز کرد و بعدها فعالیت‌های نربخش خود را در دانشگاه‌های آلمان، سوئیس و انگلیس ادامه داد. شهر ولینا زادگاه دو صهیونیست مشهور، یعنی «سحاق» و «بوریس گلدبرگ» (Issac and Boris Goldberg) است که در جنبش صهیونیستی روسیه و جنبش جهانی صهیونیسم از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند.

در همه مراکز یهودی روسیه، جنبش عاشقان صهیون فعال‌ترین و آرمان‌گراترین افراد، به‌ویژه جوانان را به‌سوی خود جلب کرد و بر ابعاد اندیشه بازگشت به صهیون هر روز افزوده می‌شد.^{۱۵} از نظر تاریخی می‌توان پیدایش صهیونیسم سیاسی را با انتشار کتاب «دولت یهودیان» اثر «تئودور هرتزل» اتریشی در ۱۸۹۶م. هم‌زمان دانست. در این کتاب کوشش به عمل آمده است که در عناصر عقیدتی صهیونیسم مذهبی، واقعیاتی ناسیونالیستی جست‌وجو شود.

هسته اساسی نظریات «هرتزل» آن‌چنان که خود ابراز می‌دارد، عبارت از آن است که مسأله یهودیان را با وجود این‌که گاه چنین می‌نماید «نه می‌توان به‌عنوان یک مسأله اجتماعی و نه به‌عنوان یک مسأله مذهبی، توجیه کرد. این امر در واقع مسأله‌ای ملی است؛ مسأله ملی‌ای که برای سروصورت بخشیدن به آن، ناچاریم آن را به‌صورت یک مسأله سیاسی در روابط بین‌المللی عرضه کنیم... در واقع ما یک ملت هستیم، یک ملت متحد».^{۱۶}

«دکتر ماکس سیمون نوردائو» (Maxsimon nordau) فرزند «گابریل سودفلد» (Gabriel SuDFeld) خاخام کروتوشین (Krotoschin) که از نویسندگان سرشناس جهان آن زمان به‌شمار می‌رفت، نخستین کسی بود که به ندای هرتزل پس از آغاز جنبش صهیونیسم لیبیک گفت و در سازماندهی این جنبش پس از هرتزل در رتبه دوم قرار دارد.

«هرتزل» و «نوردائو» رهبران طبیعی و نمایندگان پیشگام صهیونیسم نوین محسوب می‌شوند. «نوردائو» از همان آغاز جنبش نوین صهیونیسم، دوست وفادار و دستیار هرتزل بود. وی نبوغ، شور و شوق و قدرت سخنوری خود را در خدمت به اندیشه و خیزش صهیونیسم قرار داد.

مهارت و کارایی وی در زمینه تبلیغات صهیونیستی، یکی از با نفوذترین و قدرتمندترین عوامل در پیشبرد جنبش صهیونیسم بود. هیچ عاملی نمی‌توانست در برابر منطق کوبنده و شور و حرارت تحسین‌آمیز نطق‌ها، جزوه‌ها، رساله‌ها و مقاله‌های «نوردائو» تاب آورد. وی از همان آغاز جنبش صهیونیسم نقش رهبری بزرگ، فوق‌العاده قابل اعتماد، الهام‌بخش و شریف را در جنبش صهیونیسم ایفا کرد. هیچ صهیونیست دیگری نتوانسته است به اندازه «نوردائو» از راه استحکام شخصیت و قوه تشخیص صائب خود بر جنبش صهیونیسم تأثیر برجای گذارد.^{۱۷} در چشم‌انداز صهیونیسم سیاسی، یهودیان مقدم بر هر چیز، یک ملت شمرده می‌شوند. هرتصل مسأله صهیونیسم را به گونه‌ای کاملاً تازه مطرح می‌کند و نتایج ذیل را از آن می‌گیرد.^{۱۸}

۱. یهودیان در سراسر جهان و در هر کشوری که ساکن هستند، ملت واحدی را تشکیل می‌دهند.

۲. آن‌ها در هر زمان و مکانی مورد شکنجه و آزار بوده‌اند.

۳. آن‌ها قابل تشابه و تحلیل با سرزمینی که در میان آن‌ها زندگی می‌کنند، نیستند.

هرتصل می‌کوشید تا به رهبران اروپا بقبولاند که صهیونیسم در خدمت منافع آن‌ها در خاورمیانه خواهد بود. هرتصل می‌گفت:

«ما می‌توانیم بخشی از دیوار دفاعی اروپا در برابر آسیا باشیم، ما پاسدار تمدن در برابر بربریت خواهیم بود.»^{۱۹}

هرتصل پس از آن با بریتانیا وارد گفت‌وگو شد؛ زیرا معتقد بود بریتانیا «نخستین کشوری است که نیاز به توسعه استعماری را دریافته است.» براساس گفته هرتصل: «مرام صهیونیسم که مرامی استعماری است، قاعدتاً در انگلستان به سهولت و سرعت می‌تواند دریافته شود.»^{۲۰} در سال ۱۹۰۲م. هرتصل با «سیسیل رودز» (Cecil Rhodes) که چندی پیش از آن سرزمین رودزیا را به استعمار خود درآورده بود، وارد گفت‌وگو شد. هرتصل در نامه‌ای به «رودز» نوشت:^{۲۱}

«از شما دعوت می‌کنم که در ساختن تاریخ کمک کنید. این مسأله مربوط به آفریقا نیست؛ بلکه مربوط به بخشی از آسیای صغیر است. این امر به مردان انگلیسی ارتباطی ندارد، بلکه مربوط به یهودیان است؛ پس چطور من به شما رو آورده‌ام؛ درحالی‌که این مسأله زیاد به شما مربوط نیست؟ واقعاً چطور؟ زیرا این امر یک مسأله استعماری است.»

«جایوتنسکی» رهبر شاخه‌ای از صهیونیست‌ها درباره هدف صهیونیسم سیاسی می‌گوید:^{۲۲}
 «هدف صهیونیسم سیاسی، تبدیل سرزمین اسرائیل از جمله شرق اردن به یک مکان مشترک‌المنافع
 یهودی (کومنولث) است که دارای حکومت ملی و اکثریت ثابت جمعیت می‌باشد.»
 «جایوتنسکی» (Jaboutinski) اضافه می‌کند:^{۲۳}

«معنای اسکان صهیونیستی آن است که درنهایت به ایجاد یک اکثریت یهودی در فلسطین و شرق
 اردن بینجامد. به همین دلیل این اسکان یک اسکان سریع است که به هیچ وجه یک استعمار عادی نیست؛
 اما در عین حال در نوع خود بی نظیر است.»

بنابراین فلسفه جنبش صهیونیسم بر پایه تجمع و هجوم بنا شده است؛ یعنی عمل در جهت
 مهاجرت بیشترین تعداد از یهود با هر وسیله ممکن از اجبار و تحریک تا فریب و چنانچه
 قطعه زمین اشغالی گنجایش مهاجرین موجود را نداشت باید به سرزمین‌های مجاور یورش برد
 و آن را با توسل به زور به تملک درآورد تا به این وسیله رویای «سرزمین اسرائیل» یا
 «اسرائیل بزرگ» تحقق یابد.^{۲۴}

شیوه صهیونیسم در زمان «هرتصل» و «وایزمن» دارای صفات ویژه‌ای بود که
 برجسته‌ترین آن، «مرحله‌ای بودن» است. این صفت در سیاست گام‌به‌گام به سوی فلسطین
 نمایان است؛ یعنی اشغال آن از سوی نیروی نظامی با همکاری استعمار و تلاش در جهت سیطره
 اقتصادی بر مقدرات کشور و سپس مقابله با هرگونه اعتراض به وسیله نیروی مسلح؛ البته
 جوهر استراتژی صهیونیسم پس از ایجاد دولت نیز ادامه یافت؛ اگرچه در نتیجه توزیع نقش‌ها،
 شیوه اقدام تغییر کرد.^{۲۵} کنگره نخست صهیونیسم که در ۲۹ اوت ۱۸۹۷ م. در شهر بال سوئیس
 تشکیل شد، هدف صهیونیسم را به قرار ذیل تعیین کرد:^{۲۶}
 هدف صهیونیسم، ایجاد موطنی برای مردم یهود در فلسطین و تضمین آن از سوی قوانین
 بین‌المللی است.

کنگره صهیونیست‌ها تحقق این هدف را در گرو اجرای تدابیر ذیل می‌داند:^{۲۷}

۱. گسترش مناسب مهاجرنشین‌های یهودی در فلسطین، از سوی کشاورزان و کارگران
 صنعتی.
۲. سازماندهی و ایجاد وحدت بین تمامی یهودیان از راه مؤسسات مناسب محلی و
 بین‌المللی و براساس قوانین کشورهای گوناگون.
۳. تقویت و پرورش احساسات و آگاهی ملی یهودیان.

۴. در صورت لزوم برداشتن گام‌های مقدماتی در جهت کسب موافقت و رضایت حکومت‌ها برای دستیابی به هدف صهیونیسم.

۲۸ قطعنامه کنفرانس صهیونیست‌ها در بال

«تئودور هرتزل» به ریاست و «ماکس نوردانو»، «سالز» (Salz) و «ساموئل پانیلس» (Samuel Pineles) به ترتیب به سمت نایب رئیس اول تا سوم کنگره یهود برگزیده شدند. خاخام اعظم فرانسه در مصاحبه‌ای که اندکی پس از پایان کار نخستین کنگره صهیونیست‌ها درباره جنبش صهیونیسم صورت گرفت، از تلاش‌ها و شخصیت «هرتزل» تجلیل کرد و گفت:^{۲۹}

The aim of Zionism is to create for the Jewish people a home in Palestine

secured by public law. The Congress contemplates the following means to the attainment of this end: _____

1. The promotion, on suitable lines, of the colonization of Palestine by Jewish agricultural and industrial workers.
2. The organization and binding together of the whole of Jewry by means of appropriate institutions, local and international, in accordance with the laws of each country.
3. The strengthening and fostering of Jewish national sentiment and consciousness.
4. Preparatory steps towards obtaining Government consent, where necessary, to the attainment of the aim of Zionism.

«این شخص علاوه بر ایمان، مرد عمل نیز هست. وی یک خواری و پیشوا است؛ اما پیشوایی که در رشته اقتصادی و سیاسی، درجه دکترا دارد. بی تردید وی در جامعه مطبوعات اتریش از موقعیت ویژه‌ای برخوردار است و با محافل سیاسی بلندی پایه این کشور، ارتباط نزدیک برقرار کرده است. به نظر می‌رسد که وی آماده است تا از تمامی امتیازها در مقابل موقعیت آرمان و اندیشه‌های خود دست بردارد.»

از برنامه‌ی بال پیدا است که صهیونیسم یک جنبش نژادی و استعماری است و هدفش این است که یهودیان جهان را از جوامع محل زندگی خود از راه مهاجرت‌های دنباله‌دار برای خلق یک دولت ملی یهودی در فلسطین بیرون بکشاند.

به عبارت دیگر صهیونیسم به عمد تصمیم داشت تا یهودیان زیر ستم جوامع غربی را نخست به مهاجر، بعد به شهروند فلسطینی و بعد به اشغالگر اراضی غربی و آواره‌کننده اعراب فلسطین تبدیل کند. استراتژی اصل این سیاست نیز به حمایت کشورهای استعماری اتکا داشت.^{۲۰} فعالیت سازمان صهیونیسم چندسال بعد از نخستین کنگره صهیونیسم گسترش یافت. سازمان در راستای اجرای شهرک‌سازی، چند مؤسسه مالی تأسیس کرد که برجسته‌ترین آن‌ها عبارت است از:^{۲۱}

۱. صندوق اعتبارات استعمارگری یهودی: (Jewish Colonial Trust) این صندوق برای تأمین هزینه‌های شهرک‌سازی در فلسطین و فراهم آوردن منابع مالی مورد نیاز حرکت صهیونیسم در ۱۸۹۹ م. تأسیس شد.

۲. صندوق ملی یهود (Keren Kayemeth) (کرین کایمیت): به منظور گردآوری اموال لازم جهت خرید اراضی در فلسطین به نفع وطن، جریان صهیونیست در ۱۹۰۱ م. تأسیس شد. در اساسنامه صندوق آمده است: زمین‌های خریداری شده به مالکیت ابدی «ملت یهود» درمی‌آیند و فروش یا تصرف در آن جایز نیست.

صندوق ملی یهود از جمله صندوق‌های مهم و مشهور فلسطینی است. این صندوق موفقیت‌های خود را مرهون رشد کلی جنبش صهیونیستی و تبلیغات کارساز این صندوق درباره هدف اصلی خود، یعنی خرید زمین به عنوان دارایی ملی و نیز امر مهمی می‌داند که توده یهود برای نقش صندوق ملی در زمینه کولونی‌سازی در فلسطین قابل است.

پرداخت اعانه به صندوق ملی یهود در سال ۱۹۱۷ م. از کشورهای گوناگون به شرح ذیل بوده است:^{۲۲}

روسیه: ۴۷۵/۳۱۲ روبل، آمریکا: ۷۳/۵۰۴ دلار، هلند: ۲۸/۷۶۷ فلورن، انگلیس: ۱۳۹۶ لیره استرلینگ، آرژانتین: ۱۳/۲۷۸ پزو، کانادا: ۴۰۵۶ دلار، آفریقای جنوبی: ۶۳۹ پوند، سوئیس: ۱۱/۵۷۲ فرانک، بلژیک: ۸/۳۲۹ فرانک، فرانسه و تونس: ۶/۹۷۸ فرانک، مصر: ۲۵۵ لیره، یونان: ۶/۴۲۵ فرانک، سوئد: ۲/۵۴۲ کرون، دانمارک: ۲۴۴۷ کرون و کشورهای مختلف در کل حدود ۶۰۰ هزار فرانک.

مجموعه اعانه‌های پرداختی به صندوق ملی یهود در سال ۱۹۱۷ م. به ۱/۷۴۷/۲۷۸ فرانک می‌رسد. با در نظر گرفتن نرخ برابری ارزها در دوره پیش از جنگ، این مبلغ معادل ۲/۷۳۰/۰۱۱ فرانک می‌شود.

جدول درآمد سالانه صندوق ملی یهود به فرانک^{۳۳}

کشور	۱۹۱۴	۱۹۱۵	۱۹۱۶
آمریکا	۱۹۷/۳۱۱	۲۹۱/۶۰۴	۲۶۸/۳۱۷
روسیه	۱۸۴/۳۳۴	۳۰/۱۲۰	۸۱/۳۳۶
هلند	۱۰/۶۶۲	۱۳/۹۷۲	۳۵/۹۲۱
آرژانتین	۴/۱۹۰	۴/۳۳۴	۲۲/۸۰۷
انگلیس	۲۴/۶۵۵	۲۱/۰۶۱	۲۰/۷۶۶
رومانی	۱۵/۵۳۲	۲۳/۹۹۷	۱۹/۰۲۱
آفریقای جنوبی	۲۷/۵۱۱	۲۱/۹۰۵	۱۵/۰۰۱
اسکاندیناوی	۸۰۷	۱/۱۱۵	۴/۸۸۶
کانادا	۲۱/۹۵۱	۲۳/۱۲۹	۱۰/۲۹۶
سوئیس	۳/۸۵۴	۳/۷۴۸	۷/۲۹۰
یونان	۵/۷۵۵	۴/۵۴۵	۴/۴۱۰
بلژیک	۱۰/۷۴۲	—	۴/۱۶۱
مصر	۲/۸۴۵	۸۳۲	۳/۳۸۲
فرانسه	۲/۱۱۵	۱/۸۶۲	۲/۹۹۲
خاور دور	۱/۳۷۷	۲۸۰	۲/۵۶۲
استرالیا و نیوزیلند	۳/۳۰۵	۱/۰۸۰	۱/۹۱۵
ایتالیا	۱/۶۳۰	۲/۶۴۱	۱/۳۱۲
پرتغال	—	۲۸۰	۹۳۷
برزیل	۱/۴۳۰	۱/۰۸۲	۱۲۵
نیوزیلند	—	—	۵۲۲
کشورهای دیگر	۲۴۴/۹۶۲	۱۹۷/۵۹۷	۴۲۵/۱۱۰
	۹۳۳/۰۷۵	۶۳۶/۷۸۴	۷۴۴/۷۰۴

«دکتر شاهاک» درباره صندوق ملی یهود می‌گوید:^{۲۴}

«بیشتر زمین‌های اسرائیل یا متعلق به صندوق ملی یهود هستند یا تحت اداره آن. این صندوق مانع از این می‌شود که غیریهودیان متصدی کارها شوند و گاه از کار کردن آن‌ها در زمین‌های خود، تنها به این دلیل که یهودی نیستند، جلوگیری می‌کند. دولت با همه امکانات خود از این سیاست حمایت می‌کند. اسرائیل از این طریق توانسته است شهرهای فراوانی خالی از عرب ایجاد کند.»

از سوی دیگر بسیج افکار عمومی در جهان غرب، متقاعد ساختن درک همگانی در غرب به اهمیت وجود اسرائیل برای دفاع از تمدن و مصالح غرب، زشت و وارونه جلوه‌دادن تصویر اعراب و وارونه جلوه‌دادن حقایق و تحریف آن، همه عناوین اصلی فعالیت‌های تبلیغاتی وابسته به سلطه صهیونیسم هستند.

تبلیغات صهیونیسم تلاش کرده است تا به تحکیم و تقویت این مقوله اساسی بپردازد که در این منطقه، برای غرب کسی بهتر از خود غرب نیست و این در وجود دولتی مانند اسرائیل تجسم می‌یابد؛ دولتی که در آغاز بر کشورهای غربی تکیه کرده و به دفاع از منافع آن‌ها در این منطقه پرداخته است. صهیونیست‌ها می‌گویند باقی ماندن اسرائیل به‌عنوان یک قدرت بازدارنده غربی و دفاع از منافع غرب، مسأله‌ای بسیار مهم برای دفاع از اروپا و در دراز مدت، دفاع از امنیت ایالات متحده آمریکا به حساب می‌آید؛ زیرا اسرائیل این آمادگی و تمایل را دارد تا در اهداف دفاعی مشارکت کند و غرب نیز متقابلاً تمایل دارد تا در برابر تهدیداتی که از سوی کشورهای غربی برای اسرائیل وجود دارد، به دفاع از این رژیم بپردازد.

«اسحاق رابین» نخست‌وزیر سابق دولت صهیونیستی بر این باور بود که سیاست تبلیغاتی و دیپلماتیک اسرائیل، باید از این‌جا آغاز شود که اسرائیل به‌صورت یک واقعیت ثابت در جهان عرب درآمده است و مأموریت او در این مهم تبلور می‌یابد که دولت‌های عربی را با این واقعیت در سطح جهانی روبه‌رو سازد و میزان ناتوانی اعراب را در تغییر این واقعیت مسلم که بالاخره باید به آن اعتراف و در پرتو آن رفتار کنند، در سطح جهانی به تصویر کشد. به‌طور خلاصه باید گفت که هدف دستگاه‌های بزرگ تبلیغاتی صهیونیسم، وارونه کردن حقایق و بازسازی آن به شکل دیگر است تا از چهره قاتل، تصویر یک قربانی ارائه و اقدامات وحشیانه، به اقداماتی قابل توجیه در نزد افکار عمومی تبدیل شود.^{۲۵}

در برابر این اقدامات صهیونیستی، یهودیان بومی فلسطین روی خوشی به صهیونیسم نشان نداده‌اند. آن‌ها نیازی نمی‌دیدند کشوری یهودی در فلسطین استقرار یابد و نمی‌خواستند روابطشان با اعراب تیره شود. در سال ۱۹۰۳ م. یک گروه صهیونیستی در فلسطین سعی کرد

یک مجلس ملی یهود تشکیل دهد؛ اما جوامع یهودی بومی در اورشلیم، صفه، طبریه و حبرون (الخلیل) از این کار استقبال نکردند؛^{۳۶} حتی «بن یهودا»، پدر عبری‌گری نوین، آن‌گاه که در سال ۱۸۸۲م. به فلسطین رسید، دچار اندوه و آشفتگی و از پشیمانی و خودخوری رنجور شد. در کتاب اسرائیلی‌ها: پایه‌گذاران و فرزندان، اثر آموس ایلون (Amos Elon) آمده است که بن یهودا آن‌گاه که بر فلسطین گام نهاد، گفت:^{۳۷}

«خود را بیگانه‌ای از دولتی بیگانه و ملتی غریبه یافتم. من در این سرزمین، سرزمین نیاکانم، دارای هیچ‌گونه حقوق سیاسی یا مدنی نیستم. ناگهان احساس کردم فرو ریخته‌ام و پشیمانی را در زرقای جانم یافتم. با آن‌که در سرزمین مقدس، سرزمین اجدادی، ایستاده بودم، در قلب خود احساس خوشبختی نمی‌کردم و بر آن بوسه ندادم. خود را سردرگم، بلکه ترسان یافتم.»

«ایلون» با دقت فراوان، واقعی نبودن وجود این ساکنان صهیونیست را توصیف کرده است:^{۳۸}

«بیشتر رهبران جنبش صهیونیسم درباره این منطقه، آگاهی‌های اندکی دارند و اعمالشان آمیخته‌ای از ساده لوحی و نادانی است؛ زیرا اگر نادان نبودند، خیلی از آن‌ها از نخست دست به این کار نمی‌زدند.»
به قول یکی از مورخان اسرائیلی (Yehoshur Aporat) در سال ۱۹۲۴م. حدود ۱/۳ از یهودیان، مخالف جریان صهیونیسم بودند تا آن‌جا که این گروه اعلامیه‌ای صادر و حمایت خود را از مسلمانان در مبارزه علیه صهیونیسم اعلام کردند.^{۳۹}
به این ترتیب صهیونیسم در شرایطی دست‌اندرکار تشکیل دولت اسرائیل شد که هیچ نمونه و مانندی برایش وجود نداشت، نه سرزمین، نه تشکیلات قانونی و نه اقتداری؛ بنابراین صهیونیسم لازم دید که بر یک نیروی خارجی تکیه زند؛ قوایی که حاضر باشند در تحقق آمال صهیونیسم، آنان را یاری دهند و در مقابل، سهم خویش را در استعمار منطقه دریافت کنند.^{۴۰}
از این تاریخ به بعد صهیونیست‌ها با حمایت مستقیم انگلستان جهت تحقق تشکیل دولت اسرائیل در فلسطین فعالانه دست به کار می‌شوند. حمایت انگلستان سبب شده بود که جامعه صهیونیست یهودی در فلسطین (بی‌شوف yishuv به عبری) از راه مهاجرت یهودیان بر تعداد خود بیفزاید. به این ترتیب در این دوره با توجه به تحت‌الحمايگی فلسطین از سوی انگلستان، صهیونیست‌ها فعالانه در جهت تشکیل دولت اسرائیل در فلسطین تلاش می‌کنند.^{۴۱}
دولت انگلستان امیدوار بود که اسکان یهودیان در فلسطین تحت نظارت انگلستان باعث تقویت این کشور در فلسطین و منطقه خواهد شد. «لوئیس براندیس» (Louis Brandeis) رییس فدراسیون صهیونیست آمریکا گفته است که از راه تماس‌هایی که با مقامات انگلیسی در طول

جنگ جهانی اول گرفته است، متقاعد شده است که توسعه فلسطین به دست یهودیان به همان اندازه که در جهت منافع ما است، در جهت منافع بریتانیای کبیر نیز هست.

افزون بر این، جنگ جهانی، اهمیت نفت را نشان داده بود و انگلیس قصد داشت که یک لوله نفتی از حوزه‌های نفتی عربی واقع در غرب حیفای بکشد. «سرمارک سائیکس» (Sir mark Sykes) کارشناس انگلیسی امور فلسطین، صهیونیسم را ابزار توسعه نفوذ انگلستان در خاورمیانه می‌دانست؛ همچنین حضور یهودیان تحت‌الحمایه انگلستان در فلسطین به لندن کمک می‌کرد تا تسلط بیشتری بر آن سرزمین داشته باشد.^{۲۲}

«دیوید لوید جرج» (David Lloyd George) نخست‌وزیر انگلیس معتقد بود از وجود یک پادگان مستعمره‌نشین یهودی در فلسطین می‌توان به‌عنوان سپری برای حفظ مصر و کانال سوئز بهره گرفت.^{۲۳}

«وایزمن» نیز با توصیف فلسطین یهودی به‌عنوان «حلقه اصلی، زنجیره امپراطوری بریتانیا» به این اعتقاد وی دامن می‌زد. او می‌گفت که بریتانیا به یک پایگاه در منطقه‌ای در میان کشورهای مجاور کانال سوئز نیاز دارد تا بتواند به هنگام بروز مشکل، راه ارتباطی امپراطوری را همچنان باز نگاه دارد. داشتن یک جای پا در فلسطین می‌تواند امنیت راه‌های حیاتی دماغه امیدنیک به قاهره و قاهره به هند را تأمین کند.^{۲۴}

انگلیس در آغاز ایام قیمومت، اجازه داد تا نیروهای آموزش‌دیده و مسلح یهود تشکیل شود؛ در نتیجه «تشکیلات هاشومیر» (نگهبان) به تشکیلاتی مفصل‌تر از لحاظ آموزش و تسلیحات تبدیل شد و یهود از سال ۱۹۲۰م. به ایجاد یگان‌های «هاگانا» (دفاع) پرداخت. این تشکیلات همگام با انجام مراحل گوناگون هجوم و اسکان با همکاری انگلیس تکامل یافت. به‌همین دلیل اندیشه نظامی در ترسیم صهیونیسم که در پی خلق و تکامل حضور صهیونیستی در فلسطین است، در مقام نخست قرار داشت.^{۲۵}

«هاشومیر» در سال ۱۸۷۸م. از سوی صهیونیست‌ها تشکیل شد. در ضمن پیشنهادهایی در سال ۱۹۱۲م. به‌عنوان شیوه حمایت از پیشوف براساس نکات ذیل اعلام شد:^{۲۶}

۱. نقش هاشومیر، تنها افزایش حمایت مادی از مستعمرات یهودی نبوده است؛ بلکه باید در جهت بالا بردن حس تکلیف در زمینه دفاع از خود، از فرد فرد ساکنان آن، تلاش کند.

۲. گسترش هسته‌های نظامی که به توسعه حوزه وظایف دفاعی، از جامعه یهود قادر باشد.

۳. هاشومیر باید حق نظارت و سرپرستی، بر دفاع از جامعه یهودی در فلسطین را به‌خود

اختصاص دهد.

۴. براساس دلایل بالا، بر هاشومیر لازم است که همچون یک «نیروی مسلح حرفه‌ای» در دفاع از پیشوف عمل کند.

پس از انحلال هاشومیز، «هاگانا» در ماه مه سال ۱۹۲۰م. تشکیل شد و نخستین فرمانده آن «یاهوکولومب» نام داشت. این تشکیلات از تشویق و ترغیب بریتانیا برخوردار بود. «هاگانا» پس از آن‌که بریتانیا در سال ۱۹۳۶م. آن را به‌عنوان تشکیلات دفاعی مستعمرات به رسمیت شناخت، همچنین پس از صدور «اعلامیه بالفور» در سال ۱۹۱۷م. به شکل رسمی در صحنه فلسطین ظاهر شد.^{۴۷}

در ماه مه ۱۹۴۱م. یک نیروی ضربت به‌نام «پالماخ» از سوی سازمان صهیونیسم تشکیل شد. کلمه «پالماخ» از حروف اول کلمات عبری به معنای «گروه‌های ضربت» به‌دست می‌آید. قرار بر این بود که این نیرو به تنهایی یا با همکاری نیروهای متفقین براساس شرایط مختلف به‌کار گرفته شود. در واقع از تشکیل «پالماخ» دو جهت داشت:^{۴۸}

۱. تهاجم وسیع بر ضد اعراب در پایگاه‌هایشان.
۲. آمادگی برای همکاری با نیروهای بریتانیا بر ضد نیروهای آلمانی که مصر را در آن زمان تهدید می‌کرد.

یکی از پیامدهای این دیدگاه، سازمان یافتن مهاجرت‌ها از سوی صهیونیست‌ها با حمایت انگلستان بود. در فاصله سال‌های ۱۸۸۲ — ۱۹۰۳م. حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار یهودی به سرزمین فلسطین مهاجرت و در سال‌های ۱۹۰۴ — ۱۹۱۴م. حدود ۳۵ تا ۴۰ هزار یهودی دیگر به منطقه مهاجرت کردند.^{۴۹} در پایان جنگ جهانی اول در حدود شصت هزار یهودی در فلسطین سکونت داشتند. جمعیت کل منطقه در این سال هفتصد هزار نفر بود. (یعنی ۸ درصد). در فاصله سال‌های ۱۹۱۹ تا ۱۹۳۱م. صدوهفده هزار نفر دیگر از یهودیان وارد فلسطین شدند. در ۱۹۳۱م. از ۱/۰۳۶/۰۰۰ نفر سکنه فلسطین، ۱۷۵/۰۰۰ نفر، یعنی ۱۷/۷ درصد یهودی بودند. شکنجه، تعقیب و کشتار یهود به‌وسیله هیتلر، سبب حرکت سیل مهاجران به فلسطین شد. در فاصله سال‌های ۱۹۳۲ و ۱۹۳۸م. تعداد ۲۱۷/۰۰۰ یهودی که بیشتر از لهستان و اروپای مرکزی مهاجرت کرده بودند، قدم به خاک فلسطین گذاشتند. در ۱۹۳۹م. از جمعیت فلسطین که در حدود یک میلیون و نیم تخمین زده می‌شد، ۴۲۹/۶۰۵ نفر یعنی ۲۸ درصد یهودی بودند.^{۵۰}

در آخرین موج مهاجرت تا تشکیل دولت اسرائیل، یعنی در فاصله سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۷م. تعداد ۱۵۴/۰۰۰ مهاجر یهودی وارد فلسطین شدند.^{۵۱}

مهاجران بیشتر در شهرهایی مانند اورشلیم، تل آویو و حیفا سکونت می‌کردند. از میان این سه شهر، تل آویو و حیفا رشد بیشتری داشت. تل آویو که در ۱۹۰۹م. تأسیس شد، تنها شهر کاملاً یهودی جهان بود و به سرعت نقش پایتخت فرهنگی و تجاری فلسطین را به خود گرفت.

جمعیت یهودی^{۵۲} اورشلیم، تل آویو و حیفا ۱۹۱۴ تا ۱۹۴۸م.

سال	اورشلیم	تل آویو — یافا	حیفا
۱۹۱۲	۴۵/۰۰۰	۱۴۰۰	؟
۱۹۲۲	؟	۲۲/۰۰۰	۶۴۰۰
۱۹۳۱	۵۳/۰۰۰	۴۶/۰۰۰	۱۶/۰۰۰
۱۹۳۵	۷۰/۰۰۰	۱۳۵/۰۰۰	۵۰/۰۰۰
۱۹۴۱	۸۵/۰۰۰	۱۸۰/۰۰۰	۵۷۰۰۰
۱۹۴۸	۸۴/۰۰۰	۲۴۴/۳۰۰	۹۵/۴۰۰

صهیونیست‌ها اسکان یهودیان در فلسطین را رحمتی برای جهانیان و اعراب می‌دانستند و تأکید می‌کردند که اسکان در سرزمین‌های اشغالی، هدف مذهبی و مقدس دیرپایی بوده است.

«خاخام لوینگر» می‌گوید:^{۵۳}

«اسکان در تمامی سرزمین اسرائیل به وسیله قوم یهود رحمتی برای همه جهانیان و از جمله عرب‌ها است. اسکان یهودیان در قلب مراکز جمعیتی محلی، به انگیزه احساس احترام و توجه به آینده فلسطینی‌ها صورت می‌گیرد؛ بنابراین اگر اعراب از ما بخواهند عقب‌نشینی کنیم و ما چنین کنیم، با این کارمان تنها به انحطاط و زوال اخلاقی آن‌ها کمک کرده‌ایم؛ اما اگر اراده ملی اسرائیل را به اعراب تحمیل کنیم، نیروی دینی را در میان آن‌ها زنده کرده‌ایم و تجلی نهایی این امر در بیان خواست خود فلسطینی‌ها در امر بازسازی معبد سوم (یهودیان) خواهد بود. ما اسرائیلیان باید به قصبه‌ها و شهرهای یهودا و شومرون رخنه کنیم و از قدرت خویش در راهی که خیر خود اعراب در آن است، بهره گیریم.»

از سوی دیگر «محمد صالح صمادی حسینی» در روزنامه‌الرای العام در قدس مقاله‌ای با عنوان «ده خطر صهیونیسم» منتشر کرد و در آن گفت که مهاجرت یهودیان به فلسطین — مهاجرتی که از اندیشه صهیونیستی مایه می‌گیرد — عواقبی به شرح ذیل دارد.^{۵۴}

۱. ساکن شدن یهودیان در تقاطعی از کشور که از حیث تجاری و سوق‌الجیشی اهمیت فراوان دارند.
 ۲. فروخته شدن زمین‌ها و خانه‌های مردم محلی.
 ۳. از دست رفتن زمین‌های حاصلخیز و گراقیمت.
 ۴. برگشتن پول‌های یهودیان به جیب آنان با بازکردن اماکن خوشگذرانی و اماکن دیگری از این دست برای اعراب.
 ۵. گسترش مدارس صهیونیستی بر حوزه‌های آموزشی کشور.
 ۶. سلطه بانک‌ها و سازمان‌های مالی یهودی بر بخش‌های صنعتی و تجاری کشور.
 ۷. از پا درآوردن رهبران با صلابت و حزم‌اندیش عرب.
 ۸. سلطه اقتصادی یهودیان بر فلسطین.
 ۹. سلطه سیاسی یهودیان بر فلسطین.
 ۱۰. نابودی اقتصاد و سیاست فلسطین.
- «شاهاک» نیز درباره سکونت‌دادن یهودیان می‌گوید:^{۵۵}

«در دولت نژادپرست اسرائیل سیاستی انسانی درباره اسکان، آن‌گونه که در شوروی، آمریکا و انگلیس به چشم می‌خورد، وجود ندارد. دولت اسرائیل به صرف انسان بودن یک فرد یا تنگدستی یک خانواده یا عیالوار بودن آن و با ملاحظه این که داشتن مسکن مناسب یک ضرورت انسانی است، اقدام به تأمین آن نمی‌کند. دولت اسرائیل با توجه به هدف‌های صهیونیستی‌اش در یک زمان از دو سیاست پیروی می‌کند: یکی توجه فراوان به یهودیان و دیگری اعمال تبعیض بر ضد غیر یهودیان.»

در جای دیگر اضافه می‌کند:^{۵۶}

«دولت صهیونیستی به تمام معنا نژادپرست است؛ زیرا در این‌جا تبعیض نژادی در همه زوایای زندگی و میان همه افراد ملت به چشم می‌خورد. این تبعیض در مورد هر فرد غیریهودی به صرف این که یهودی نیست، اعمال می‌شود.»

نتیجه

۱. کشور صهیونیست اسرائیل، در جایی که استقرار یافته، فاقد هرگونه مشروعیت است: مشروعیت تاریخی، مشروعیت توراتی، مشروعیت حقوقی و مشروعیت اخلاقی؛ زیرا رفتار و اعمال داخلی و خارجی‌اش (نژادپرستی، توسعه‌طلبی، تروریسم دولتی)، این کشور را مانند دیگر کشورهای استعماری و حتی همچون بدترین ممالکی ساخته است که با آن‌ها پیش از همه، رابطه نزدیک دارد؛ مانند آمریکا و ...

۲. نظریه سازنده کشور اسرائیل، یعنی صهیونیسم سیاسی، از سنت یهودی که به عنوان پوشش و دستاویزی از آن استفاده می‌کند، به وجود نیامده است؛ بلکه از ناسیونالیسم و سیاست استعمارگرانه غرب در قرن نوزدهم سرچشمه گرفته است و نوعی نژادپرستی، ناسیونالیسم و استعمارگری می‌باشد.

۳. این کشور که از چنین نظریه تخطئه‌آمیز و یک سلسله اعمال توأم با خشونت و آدم‌کشی زاییده شده، تنها در نتیجه یک تصمیم غیرقانونی سازمان ملل متحد و در پی فشارها و تطمیع‌های شرم‌آور به وجود آمده است.

۴. بدین ترتیب کشور صهیونیست اسرائیل، بی‌بهره و برکنار از اسطوره‌های سازنده، بدون افتخار و امتیاز و فاقد خصلت تقدس، در جهت بی‌قانونی دولت‌ها و ممالک دیگر گام برمی‌دارد.^{۵۷}

منابع

- اقبال، اسماعیل، نقش تبلیغات در استراتژی صهیونیسم (مقاله)، روزنامه اطلاعات، شنبه ۱۹ اردیبهشت ۱۳۸۳.
- احمدی، حمید، ریشه‌های بحران در خاورمیانه، تهران، کیهان، ۱۳۶۹.
- ایوانف، یوری، صهیونیسم، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۳.
- بیومونت، پتر و دیگران، خاورمیانه، ترجمه مدیرشانه‌چی محسن، مشهد، آستان قدس رضوی ۱۳۶۹.
- ریچی اون، دیل، ریشه‌های جنگ‌های اعراب و اسرائیل، ترجمه ارسطو آذری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶.
- رودنسون، ماکسیم، عرب و اسرائیل، ترجمه رضا پراهنی، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۲.
- زرندار، شهرام، جنگ و صلح در خاورمیانه (مقاله)، روزنامه کیهان، دوشنبه، ۲۷ آبان ۱۳۷۰.
- غازی اسماعیل، ریابه، استراتژی اسرائیل (۱۹۴۸ — ۱۹۶۷)، ترجمه محمدرضا فاطمی، تهران، سفیر، ۱۳۶۸.
- کیالی، عبدالوهاب، تاریخ نوین فلسطین، ترجمه محمد جواهرکلام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶.
- کونیکلی، جان، فلسطین و اسرائیل، ترجمه سهیلا ناصری، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۲.
- گیدیون، آران، بنیادگرایی صهیونیستی یهود، ترجمه احمد تدین، تهران، هرمس، ۱۳۷۸.
- گالینا، نیکیتینا، دولت اسرائیل، ترجمه ایرج مهدویان، تهران، بويا، ۱۳۵۲.
- گارودی، روزه، ماجرای اسرائیل صهیونیسم سیاسی، ترجمه بیات مختاری، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۴.
- لیلیانتال، آلفرد، ارتباط صهیونیستی، ترجمه سید ابوالقاسم حسینی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۹.
- المیسری، عبدالوهاب، صهیونیسم، ترجمه لواء رودیاری، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۲.
- موسسه‌الارض ویژه مطالعات فلسطینی، استراتژی صهیونیسم در منطقه عربی و کشورهای همجوار آن، تهران، انتشارات بین‌المللی اسلامی، ۱۳۶۳.

— ناهوم، سوکولوف، تاریخ صهیونیسم، ترجمه داود حیدری، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۷، دوج.

Gara, Nathalie, Israel, Lausanne, 1963.

Heller, Mark, a palestinian state, u.s.a ... Harvard university, press, 1983.

Halevi, Han, sous Israel. Lapaesti ne, Paris, 1978.

Pappe, Ilan, The Israel— Palestine quesTion, London, Routledge, 1999.

پی نوشت ها:

۱. ریچی اون دیل: «ریشه‌های جنگ‌های اعراب و اسرائیل» ترجمه ارسطو آذری، ص ۲۱.
۲. احمدی، حمید: «ریشه‌های بحران در خاورمیانه» ص ۴.
۳. المسیری، عبدالوهاب، «صهیونیسم» ترجمه لواء رودباری، جص ۷ — ۱۰.
۴. ناهوم، سوکولوف، «تاریخ صهیونیسم»، ترجمه داود حیدری، ص ۹۳، ج اول.
۵. همان، ص ۱۲۹.
۶. کیالی، عبدالوهاب، «تاریخ نوین فلسطین»، ترجمه محمد جواهرکلام، ص ۲۹.
۷. همان، ص ۳۱.
۸. همان، ص ۳۱.
۹. ناهوم، سوکولوف، همان، ج اول، ص ۱۴۹.
۱۰. همان، صص ۲۰۹ — ۲۱۲.
۱۱. زرنندار، شهرام، «جنگ و صلح در خاورمیانه»، روزنامه کیهان، دوشنبه ۲۷ آبان ۱۳۷۰.
۱۲. ایوانف، یوری، «صهیونیسم»، ترجمه ابراهیم یونسی، ص ۴۶.
۱۳. احمدی، حمید، همان، ص ۲۰.
۱۴. همان، ص ۳۳.
۱۵. ناهوم، سوکولوف، «تاریخ صهیونیسم»، ترجمه داود حیدری، ج اول، ص ۴۰۶.
۱۶. گالینا، نیکیتینا، «دولت اسرائیل»، ترجمه ایرج مهدویان، ص ۲۳.
۱۷. ناهوم، سوکولوف، همان، ج اول، صص ۳۸۱ — ۳۸۲.
۱۸. گارودی، روزبه، «ماجرای اسرائیل صهیونیسم سیاسی»، ترجمه بیات مختاری، ص ۱۳.
۱۹. کوئیگلی، جان، «فلسطین و اسرائیل رویارویی عدالت»، ترجمه سهیلا ناصری، ص ۹.
۲۰. همان.
۲۱. همان، صص ۹ — ۱۰.
۲۲. مؤسسه الارض ویژه مطالعات فلسطین، «استراتژی صهیونیسم در منطقه عربی و کشورهای همجوار آن»، ص ۲۴.
۲۳. همان، ص ۲۴.
۲۴. غازی اسماعیل ربابه: «استراتژی اسرائیل» (۱۹۶۷ — ۱۹۴۸) ترجمه محمدرضا فاطمی، ص ۳۲.
۲۵. همان، ص ۳۳.
۲۶. ناهوم، سوکولوف، همان، ج اول، ص ۳۸۶.
۲۷. همان، ص ۳۸۶.

۲۸. احمدی، حمید، همان، ص ۲۹۶.
۲۹. ناهوم، سوکولوف، همان، ج اول، ص ۳۹۰.
۳۰. کیالی، عبدالوهاب، همان، صص ۳۹ — ۴۰.
۳۱. المسیری، عبدالوهاب، همان، ص ۶۷.
۳۲. ناهوم، سوکولوف، همان، ج دوم، ص ۴۹.
۳۳. همان، ص ۵۰.
۳۴. لیلیانتال، آلفرد، «ارتباط صهیونیستی»، ترجمه سید ابوالقاسم حسینی، ص ۱۲۱.
۳۵. نقش تبلیغات در استراتژی صهیونیسم، ترجمه اقیال اسماعیل، روزنامه اطلاعات، شنبه ۱۹ اردیبهشت ۱۳۸۳.
۳۶. کوئیگی، جان، همان، ص ۸.
۳۷. لیلیانتال، آلفرد، همان، ص ۱۳۶.
۳۸. همان، ص ۱۳۶.
39. Halevil han Sous Israel, Lapales Tine P 88.
۴۰. غازی، اسماعیل ریابعه، همان، ص ۲۹.
41. Heller mark: Apalestinian State, p 1.
۴۲. کوئیگی، جان، همان، ص ۱۲.
۴۳. همان، ص ۱۳.
۴۴. همان.
۴۵. غازی، اسماعیل ریابعه، همان، ص ۳۳.
۴۶. همان، ص ۴۵.
۴۷. همان، ص ۴۶.
۴۸. همان، صص ۴۹ — ۵۰.
49. Pappe, ilan: The israel ___ Palestine question, P, 86.
۵۰. رودنسون، ماکسیم، «عرب و اسرائیل» ترجمه رضا براهنی، ص ۲۸.
51. Garanath alle, israel, P 195.
۵۲. بیومونت، پیتر و دیگران، خاورمیانه، ترجمه محسن مدیرشانهچی، ص ۵۵۱.
۵۳. گیدین، آران، «بنیادگرایی صهیونیستی یهود» ترجمه احمد تدین، ص ۶۰.
۵۴. کیالی، عبدالوهاب، همان، ص ۷۰.
۵۵. کیلیانتال، آلفرد، همان، ص ۱۲۲.
۵۶. همان، ص ۱۲۱.
۵۷. گارودی، روزه، همان، صص ۱۸۶ — ۱۸۷.